خبر

ماموریت سرخ‌پوشان جمعیت هلال احمر استان خراسان رضوی در ترکیه به پایان رسید

امدادگری از «آدیامان» تا «هاتای»



کوچک‌زاده| مأموریت ۱۰روزه تیم اعزامی جمعیت هلال احمر خراسان رضوی برای امدادرسانی به زلزله‌زدگان ترکیه به پایان رسید و سرانجام این مأموران سرخ‌پوش امدادگر به مشهد باز گشتند.

هفت روز پس از زلزله هشت‌ریشتری ترکیه، نوبت به اعزام امدادرسانان تیم خراسان رضوی رسید و گروه هشت‌نفره جمعیت هلال احمر با عنوان تیم واکنش سریع وارد ترکیه شدند که مهم‌ترین وظیفه آن‌ها بحث اسکان زلزله‌زدگان بود.

این گروه ابتدا به شهر آدیامان در جنوب شرقی ترکیه وارد شدند. شهری که به دلیل شدت آسیب ساختمان‌ها بیشتر اهالی به شهرهای دیگر منتقل شده بودند. آن‌طور که سرتیم گروه واکنش سریع بیان می‌کند، در این شهر، شصت‌چادر را در اردوگاهی داخل پارک برپا کرده و به اسکان زلزله‌زدگان پرداخته‌اند. گروه واکنش سریع پس از نزدیک به شش‌روز حضور در آدیامان، به استان هاتای وارد شدند. جایی در جنوب ترکیه که طبق اخبار، شدت تخریب‌ها و کشته‌شدگان زلزله در آن بسیار بالا بود.

علیرضا میری می‌گوید: در این استان، ابتدا به روستای سوفلار وارد شدیم که خیلی از شدت زلزله آسیب جدی ندیده بود، اما نیاز داشت که برای وضعیت اضطرار و احتمال زلزله دوباره، چادر برپا شود و هفتاد چادر در این روستا برپا کردیم.

این امدادرسان اضافه می‌کند: پس از انجام عملیات در این منطقه به روستایی وارد شدیم و اردوگاهی با چهل‌چادر در محوطه مدرسه این روستا برپا کردیم و تحویل کدخدای روستا دادیم و به شهر آلتینوزو در سی کیلومتری انطاکیه رفتیم.

به‌گفته میری در شهر آلتینوزو زندگی جریان پیدا کرده بود و این‌جا هم بحث اسکان مردم در مواقع زلزله‌های احتمالی مطرح بود. اما زمانی که گروه واکنش سریع وارد این شهر شد و در مدرسه مستقر گردید، زلزله سنگینی به شدت شش‌ریشتر، شهرهایی از استان هاتای و از جمله آلتینوزو را لرزاند. سرتیم گروه واکنش سریع جمعیت هلال احمر درباره اقدامات تیمش بعد از این زلزله بیان می‌کند: برق قطع شد و کل شهر در تاریکی فرو رفته بود و مردم هم هراسان شده بودند. ما در پارک این شهر با هماهنگی شهرداری، ۱۱۰چادر برپا کردیم و مردم ترسیده را اسکان دادیم. اقدامی که در آن شرایط بسیار خوب و بجا بود.

شهر آلتینوزو آخرین محل امدادرسانی تیم گروه واکنش سریع جمعیت هلال احمر خراسان رضوی بود و پس از ۱۰روز این تیم راهی ایران شدند.

روی خط حادثه

حادثه از جاده سرخس تا بولوار توس



ابوعطا| دیروز دو حادثه در دو جغرافیای متفاوت مشهد رخ داد که آتش‌نشانان برای نجات جان و مال شهروندان به محل‌های حادثه اعزام شدند. حادثه نخست در جاده سرخس پنج کیلومتر مانده به مشهد رخ داد و دو خودرو پراید به دلایلی نامعلوم به صورت رخ‌به‌رخ با یکدیگر برخورد کردند. سایر راننده‌ها بلافاصله به کمک مصدمان این حادثه شتافتند و سه نفر را که مصدوم شده بودند از درون خودروها بیرون کشیدند، اما وضعیت یکی از محبوسان به‌گونه‌ای نبود که شهروندان بتوانند نجاتش دهند، همین موضوع موجب شد تا گروه امداد و نجات دوایستگاه آتش‌نشانی مشهد به محل حادثه قبل از نیروگاه شریعتی بروند و فرد محبوس را نجات دهند. حادثه دیگری که دیروز در بولوار توس رخ داد، مربوط به آتش‌سوزی یک انبار چوب در حوالی روستای کلاته‌نوری بود که با حضور بموقع آتش‌نشانان جلو گسترش آتش گرفته شد و حادثه بدون خسارت جانی مهار شد.

کشف ۷۶ هزار لیتر سوخت قاچاق در مرز

فرمانده مرزبانی استان خراسان رضوی از کشف ده‌ها هزار لیتر سوخت قاچاق از سوی مرزبانان این استان خبر داد. سردار مجید شجاع در تشریح جزئیات این خبر گفت: مرزبانان استان در راستای برخورد با قاچاقچیان سوخت و جلوگیری از خروج سرمایه ملی از کشور، در رصد میدانی مستمر، موفق به کشف ۷۶هزار و ۳۱۴ لیتر سوخت قاچاق در دو عملیات جداگانه از شش دستگاه خودرو ترانزیتی شدند. این مقام ارشد مرزبانی استان افزود: طبق بررسی‌های صورت‌گرفته ارزش محموله کشف شده ۲۱میلیارد و ۳۶۷ میلیون ریال برآورد شده است. در این عملیات شش قاچاقچی سوخت دستگیر و ضمن تشکیل پرونده تحویل مراجع قضایی داده شدند.

مسافران کم سن‌وسالی که طعمه زورگیران قمه‌کش بودند؛ بدون لباس در بیابان‌های اطراف مشهد رها می‌شدند

خلاصی از جهنم در بیابان یخ زده!

گزارش ویژه

کارآگاهان پلیس اعضای دهه هشتادی باند «وحشت» را شناسایی و به دام انداختند



تصاویر دو متهم اصلی پرونده در پلیس آگاهی و خودروی مورد استفاده برای زورگیری‌ها

مهدی قرآنی

اول عریان در سرمای بیابان

شیشه‌های ماشین از سرمای جاده بخار گرفته بود. مرد هرازگاهی با دست بخار شیشه جلو را پاک می‌کرد تا بهتر ببیند. لغزندگی جاده باران‌زده نیز موجب شده بود مرد علاوه بر احتیاط بیشتر با سرعت کمی در مسیر به سمت مشهد براند.

گل ریزهای خیس با هربار عبور یک کامیون از کنار خودرو به شیشه جلو پراید می‌پاشیدند و حالا دیگر آب شیشه‌شوی هم کفاف تمیز کردن آن را نمی‌داد. طولی نکشید که مرد کنار زد تا شیشه جلو ماشین را برای اینکه بهتر جاده را ببیند، تمیز کند. ساعت از نیمه‌شب گذشته بود و دمای هوا هم در حال رفتن به زیر صفر بود.

مرد مشغول تمیز کردن شیشه خودرو بود که صدای ضعیفی به گوشش رسید. «کمک... کمکم کنید...». صدای باد همراه با عبور کامیون‌ها و خودروها در جاده مانع از خوب شنیدن این صدا می‌شد و گاهی هم در جیغ موتور خودروهایی که از سراشیبی جاده بالا می‌آمدند، گم می‌شد.

مرد در تاریکی بیابان سرمازده، ناگهان چشمش به جایی خیره شد. انگار کسی به سمت جاده در بیابان می‌دوید. سیاهی هرازگاهی زمین می‌خورد و باز بلند می‌شد و به راهش ادامه می‌داد. مرد کمی ترسیده بود و می‌خواست پشت فرمان بنشیند و محل را ترک کند، اما کنجکاوی به او اجازه نمی‌داد.

می‌خواست بداند که چه اتفاقی افتاده است. چشمانش را همچون عکاسی که لنز دوربینش را می‌چرخاند تا نمای بهتری از دوردست ببیند، ریز کرد. از جثه‌اش پیدا بود که مردی لاغراندام است. جلوتر که آمد و مقابل نور چراغ‌های یخ‌زده پراید از رده خارجش قرار گرفت مشخص شد جوانی کم‌سن‌وسال است که در آن سرمای زیر صفر یک زیرپوش نازک به همراه پیژامه‌ای برتن کرده بود و کفشی هم به پا نداشت. پسرک از فرط سرما و دویدن زیاد نفسش یخ زده بود و بالا نمی‌آمد. به حالت خم، دستانش را روی زانوهایش گذاشته بود و مدام سرفه می‌کرد. در میان نفس‌هایش با صدایی ضعیف از مرد کمک می‌خواست. «لطفا... منو... به... شهر برسون...»

مرد نمی‌دانست چه کند. لابد دنبال دردسر نمی‌گشت اما دلش راضی نمی‌شد جوان مردم را آن هم با این وضعیت در جاده رها کند. اگر به دادش نرسیده بود قطعا یخ می‌زد. پتویی کوچک که از قبل در صندوق عقب داشت را بیرون آورد و به پسرک داد.

بخاری را روی دور زیاد گذاشت و به سمت مشهد به راه افتاد. کنجکاوی دست از سرش بر نمی‌داشت. هرطور بود می‌خواست از زیر زبان جوانک یخ‌زده حرف بکشد بیرون که چه به سرش آمده است و از چه چیز فرار می‌کند. پسرک که حالا گرمای بخاری یخش را باز کرده بود از مرد خواست تا او را به اولین کلانتری برساند. بهترین موقعیت برای پرسیدن این سؤال بود «چه بلایی سرت آمده است؟» تا به مشهد برسند جوانک تعریف کرد که چه بلایی سرش آمده است.

دوم زیر تیغ

ابتدای میدان گاراژدارها ایستاده و منتظر تاکسی بودم. ساعت حوالی هفت شب بود که یک پژو آردی مقابلم ایستاد. به غیر از راننده سه مسافر دیگر هم داشت. مقصدم میدان فجر و بولوار طبرسی بود که راننده اشاره کرد سوار شوم. در این میان یکی از مسافرهای صندلی عقب که تقریبا هم‌سن‌وسال خودم بود از خودرو پیاده شد و گفت که کمی جلوتر پیاده می‌شود. سرمای هوا نوک انگشتان پا و دستم را کرخت کرده بود و دلم می‌خواست هرچه سریع‌تر به خانه برسم. بی‌اعتراض سوار شدم و آن جوان هم کنارم نشست. زمانی از حرکت خودرو نگذشته بود که راننده با ورود به یک خیابان فرعی، مسیرش را تغییر داد. به مسافر کنارم گفتم که چرا راهش را کج کرد اما او پاسخ نداد. هنوز می‌خواستم به راننده اعتراض کنم که همان جوان کم‌سن‌وسال چاقویی بزرگ ریز گلویم گذاشت و بغل دستی دیگرم هم به نشانه اینکه ساکت باشم انگشت اشاره‌اش را روی دماغش گذاشت.

از ترس فشارم افتاده بود. نفسم بالا نمی‌آمد. با یک تکه پارچه چشمانم را بستند و سرم را به پایین خم کردند تا جلب توجه نکنم. فردی که صندلی جلو نشسته بود در حالی که به من فحاشی می‌کرد در همان حالت خمیده پاهایم را بست. دو ساعتی می‌شد که در خیابان‌ها می‌چرخیدیم. از کم شدن صدای خودروهای عبوری متوجه شدم که آن‌ها از شهر خارج شده‌اند.

در آن لحظات به مادرم فکر می‌کردم. وقتی با جسد چاقو خورده‌ام روبه‌رو می‌شود، چه بر سرش خواهد آمد. او با تنهایی بعد از من چه می‌کند. با خودم می‌گفتم زندگی هرکس به شکلی تمام می‌شود. انگار زندگی من هم قرار بود در بیست سالگی تمام شود. در این میان سروصدای آن‌ها هم به گوشم می‌آمد. سر اینکه راننده از کدام مسیر برود با یکدیگر اختلاف داشتند و به یکدیگر فحاشی می‌کردند. سرم را بالا آوردند. کاپشن، شلوار و حتی کفش‌هایم را داخل ماشین از تنم درآوردند. چشمانم همچنان بسته بود که خودروشان متوقف شد. صدایی شنیده نمی‌شد. یکی از آن‌ها که کیف جیبی‌ام را از داخل کاپشنم بیرون آورده بود شماره رمز کارت‌های بانکی‌ام را گرفت. همکاری نمی‌کردم که چاقو زیر گلویم گذاشتند. گوشی تلفن همراهم را که با قسط و قرض خریده بودم هم برداشتند. حتی رمز کارت سوخت موتور سیکلتم را گرفتند. مرد سمت راستی پیاده شد و ناگهان با لگد کناری‌ام به بیرون پرتاب شدم و به زمین خوردم.

در حالی که فکر می‌کردم هنوز کناری هستند، صدای ماشین را شنیدم که دور می‌شد. چشمانم را باز کردم. به جز یک زیرپوش نازک و پیژامه چیزی به تن نداشتم. تا چشم کار می‌کرد تاریکی بود و بیابان. آن‌ها وارد جاده خاکی شده بودند که معلوم نبود تهش به کجا می‌رسد. مرا هم همانجا رها کرده و رفته بودند. اگر آنجا می‌ماندم یخ می‌زدم. از دور چراغ خودروهایی که در جاده سوسو می‌زد به چشمم خورد اما فاصله جاده با من زیاد بود. به سمت جاده دویدم. کفش پایم نبود و هرازگاهی پایم را روی سنگ‌های تیز و خار و خاشاک می‌گذاشتم. اگرچه سرمای هوا پوستم را کرخت کرده بود و درد نداشتم اما حس می‌کردم. به هر حال خودم را به جاده رساندم از یک راننده پراید خواستم کمکم کند.

سوم قربانیان تکراری، رها شده در بیابان

تحقیقات پلیس برای شناسایی متهمان پرونده زورگیران وحشت‌آفرین، آغاز شده بود که چند پرونده مشابه دیگر نیز به آن‌ها ارجاع داده شد. قربانیان این حادثه نیز داستانی مشابه با ماجرای جوان بیست‌ساله داشتند.

این افراد هم که جوانانی کم‌سن‌وسال بودند از سوی سرنشینان یک دستگاه خودرو سواری پژو آردی ربوده و بدون لباس در بیابان‌های اطراف مشهد رها شده بودند.

علاوه بر این متهمان همه دارایی‌ها از جمله کارت‌های بانکی، کارت‌های هویتی، وجه نقد، گواهی‌نامه، کارت پایان خدمت و گوشی‌های تلفن همراه طعمه‌های کم‌سن‌وسال خود را با ایراد ضرب و شتم و تهدید قمه و چاقو سرقت کرده بودند.

تحقیقات این پرونده با دستور فرمانده انتظامی مشهد بر عهده تیمی از کارآگاهان اداره مبارزه با جرائم خشن پلیس آگاهی قرار گرفت و بررسی‌های پلیسی در این زمینه آغاز شد.

به گفته سرهنگ احمد نگهبان، در تحقیقات کارآگاهان پلیس مشخص شد که متهمان دو جوان هجده‌ونوزده‌ساله را در حوالی میدان‌های امام حسین(ع) و فجر سوار کرده و پس از بستن چشم و پاها، آن‌ها را به بیابان‌های اطراف مشهد برده و با پیژامه، تی‌شرت و زیرپوش در هوای سرد رها کرده‌اند.

آخر اغفال دودانش‌آموز برای زورگیری

رئیس پلیس مشهد در تشریح جزئیات عملیات دستگیری اعضای باند «وحشت» به شهرآرا گفت: کارآگاهان پلیس از آغاز تحقیقات این پرونده با شکایت جوانی بیست ساله که هدف رایش زورگیران و سرقت آن‌ها قرار گرفته و در بیابان‌های منطقه غربی مشهد رها شده بود، پس از یک هفته تلاش شبانه‌روزی سرانجام دو تن از متهمان را که گرداننده اصلی یک باند زورگیری خشن بودند در محدوده شهرک غرب مشهد ردزنی کردند و پس از کسب مجوزهای قضایی، این افراد را در اقدامی غافل‌گیرانه در مخفیگاه‌هایشان به دام انداختند.

سرهنگ نگهبان بیان کرد: مأموران ما در بازرسی از مخفیگاه متهمان دستگیر شده دو قبضه چاقو و قمه و قسمتی از اموال مسروقه شکات شامل کارت‌های بانکی را کشف کردند. متهمان که دو جوان بیست‌ودو و بیست‌وچهار ساله هستند در بازجویی‌های اولیه منکر هرگونه جرم از جانب خود بودند اما در رویارویی با شکات پرونده به ناچار لب به بیان حقیقت گشودند و به پنج‌فقره زورگیری از مسافران با همدستی سه نفر دیگر اعتراف کردند.

این مقام ارشد انتظامی مشهد به جزئیات دیگری از این پرونده اشاره کرد و افزود: در پیگیری‌های تکمیلی این پرونده نیز اطلاعاتی به دست آمد که نشان می‌داد متهمان خودرو سواری آردی را که از آن برای سرقت استفاده می‌کردند از یک فرد سابقه‌دار به مبلغ ۳میلیون تومان در ماه با هدف زورگیری اجاره کرده بودند. با روشن شدن این ماجرا مالک خودرو آردی نیز شناسایی و دستگیر شد. این فرد در جلسات بازجویی درباره هدف متهم اظهار بی‌اطلاعی کرد. آنچه در این بین وجود دارد، چرایی اجاره یک دستگاه خودرو مدل پایین با مبلغ ماهیانه ۳میلیون تومان است.

سرهنگ دهقان ادامه داد: سه متهم دیگر این پرونده که مأموران سرنخ‌هایی از آن‌ها به دست آورده بودند در یکی از مناطق حاشیه‌ای مشهد شناسایی و دستگیر شدند. با دستگیری اعضای این باند پنج نفره زورگیری مشخص شد که سه تن از آن‌ها سارقان سابقه‌دار هستند که چند فقره سابقه در کارنامه خود دارند. همچنین دو تن دیگر از این افراد دو جوان دانش‌آموز هجده ساله هستند که فریب نقشه‌های شیطانی همدستانشان را خورده و در این مسیر مجرمانه همراه آن‌ها شده‌اند. پرونده این افراد برای ادامه تحقیقات و کشف دیگر جرائم احتمالی در اختیار مرجع قضایی قرار گرفته است.

جدول ۳۶۹۵

